****

[جواز غیبت مخالفین 2](#_Toc496863137)

[دلیل اول؛ عدم اخوّت دینی 2](#_Toc496863138)

[دلیل دوم؛ ضعف روایات داله بر اخوت مسلمین 4](#_Toc496863139)

[بررسی روایاتی چند در باب غیبت 4](#_Toc496863140)

[روایت سکونی؛ الغیبه اسرع... 4](#_Toc496863141)

[عهدنامه امیرالمومنین به مالک اشتر؛ ... أخ لک فی الدین... 4](#_Toc496863142)

[روایت قرب الاسناد؛ لم یکن علی ینصب... 6](#_Toc496863143)

[روایات آمره به حسن تعامل با مخالفین 7](#_Toc496863144)

[خدشه در ادله قائمه بعض از فقهاء در جواز غیبت مخالفین 8](#_Toc496863145)

[قیام سیره بر جواز غیبتِ مخالف 8](#_Toc496863146)

[ملازمه بین جواز لعن و غیبت مخالف 8](#_Toc496863147)

[وجوب تبرّی از مخالفین 8](#_Toc496863148)

[صحیحه داوود بن سرحان 9](#_Toc496863149)

[بحث صغروی حول صحیحه: 9](#_Toc496863150)

[بحث کبروی حول صحیحه: 10](#_Toc496863151)

[روایت ابی حمزه بطائنی؛ الناس کلهم اولاد بغایا... 12](#_Toc496863152)

[کفرِ مخالفین 14](#_Toc496863153)

**موضوع**: غیبت مخالفین /غیبت /محرمات

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث راجع به حرمتِ غیبتِ مخالف بود، با ادلّه ای که اقامه کرده بودند، فرمودند غیبت مخالف حرام نیست. لکن گفتیم به نظر ما اگر غیبتِ مخالف از مصادیق ظلم عقلائی در حقّ وی باشد به شکلی که موجب ضرر عرضی یا مالی بر باشد این حرام است و چنین غیبتی حتی در حقّ کافر نیز جوازی نداشته و حرام است چرا که قطعا ظلم به کافر منع شرعی دارد.

# جواز غیبت مخالفین

اما حرمت غیبت از آن حیث که حکمی تعبّدی و از حقوق اخوان است، به نظر ما شامل مخالفین نشده فلذا غیبتِ مخالف بما هی غیبةٌ –لا بما هی ظلم- را حرام نمی دانیم.

## دلیل اول؛ عدم اخوّت دینی

لکن عمده استدلال ما مبنی بر عدم حرمت آن است که ملاکِ حرمت غیبت مؤمن یا مسلم این است که او برادر دینی باشد "المسلم أخ المسلم لایغتابه"، در روایات نیز تعریف غیبت چنین ذکر شده بود که "ذکرک أخاک بما یکره"، ویا "ان تقول فی أخیک ما ستره الله علیه"، و مستفاد از روایات چنین است که اخوّتی میان ما و مخالفین وجود ندارد. برای اثبات این مطلب کافی است به این دو روایت توجه شود:

در صحیحه محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام بنابر نقل ثقة الاسلام کلینی چنین آمده است:

"مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِعِبَادَةٍ يُجْهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعْيُهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَ اللَّهُ شَانِئٌ لِأَعْمَالِهِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ إِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مِيتَةَ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أَئِمَّةَ الْجَوْرِ وَ أَتْبَاعَهُمْ لَمَعْزُولُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا فَأَعْمَالُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا كَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عاصِفٍ لا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلى‏ شَيْ‏ءٍ ذلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيد[[1]](#footnote-1)".

سزاوار نیست تشکیک شود در این مطلب که کسی که حضرت راجع به او فرمود: "الله مبغض لأعماله"، "ان مات مات میتة کفر و نفاق"، "معزول عن دین الله"، "ضالّ متحیّر مضلّ"، نمی تواند برادر دینی انسان باشد و خلاف مرتکز متشرعی است که چنین شخصی را برادر دینی بنامند.

و یا نامه ای که حضرت موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام از زندان برای علی بن سوید فرستاد: "وَ عَنْ حَمْدَوَيْهِ وَ إِبْرَاهِيمَ ابْنَيْ نُصَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الرَّازِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَبِيبٍ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ السَّائِيِّ قَالَ كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ ع وَ هُوَ فِي السِّجْنِ وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ يَا عَلِيُّ مِمَّنْ تَأْخُذُ مَعَالِمَ دِينِكَ لَا تَأْخُذَنَّ مَعَالِمَ دِينِكَ عَنْ غَيْرِ شِيعَتِنَا- فَإِنَّكَ إِنْ تَعَدَّيْتَهُمْ أَخَذْتَ دِينَكَ عَنِ الْخَائِنِينَ الَّذِينَ خَانُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ خَانُوا أَمَانَاتِهِمْ إِنَّهُمُ اؤْتُمِنُوا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَحَرَّفُوهُ وَ بَدَّلُوهُ فَعَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَعْنَةُ رَسُولِهِ وَ لَعْنَةُ مَلَائِكَتِهِ وَ لَعْنَةُ آبَائِيَ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ وَ لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ شِيعَتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِي كِتَابٍ طَوِيلٍ[[2]](#footnote-2)".

چنانچه در متن روایت است حضرت کاظم علیه السلام غیر شیعه را از خائنین شمرده اند، هر چند خیانت علماء این قوم سنگین تر بوده باشد، لکن بالاخره همه ی اینها فئه واحده بوده و یا اینکه در برخی خیانت ها عوامشان با علمائشان شراکت داشته اند لذا تمامی شان جزء خائنین هستند. و واضح است که شارع اخوتی بین ما و خائنین برقرار نمی‌کند، لذا دلالت این روایت به نظر ما مشکلی ندارد. هر چند روایت سنداً مشکل دارد چرا که محمد بن اسماعیل بن رازی نقل می‌‌کند از علی بن حبیب مدائنی، و ‌علی بن حبیب مدائنی وثاقتش نزد ما ثابت نیست. راوی دیگری نیز در سند وجود دارد که ضعیف‌تر از مدائنی است. اما روایت اولی سنداً ودلالتاً تامّ و تمام بود. نتیجه و عمده مطلب این است که اخوتی بین ما و مخالفین در بین نیست.

## دلیل دوم؛ ضعف روایات داله بر اخوّت مسلمین

اما روایت "المسلم أخ المسلم" اشکال سندی دارد، چرا که سنداً مشتمل بر سهل بن زیاد است که ما او را ضعیف می‌‌دانیم، لکن امثال مرحوم امام که قائل به توثیق سهل هستند لابدّ روایت را اینگونه توجیه می کنند که بین ما و مخالفین اخوتی وجود ندارد و مراد از مسلم در روایت ملتزم به اسلام حقیقی است.

## بررسی روایاتی چند در باب غیبت

### روایت سکونی؛ "الغیبه اسرع..."

واما روایتی که از سکونی مطرح شد به اینکه: "الغیبة اسرع فی دین الرجل من الآکلة فی جوفه"، این روایت نیز به نظر ما در مقام بیان "من یحرم غیبته" نیست، بلکه صرفاً در مقامِ بیانِ شدّتِ حرمتِ غیبت است به اینکه غیبت همچون بیماری خوره که اعضاء شخص را به سرعت نابود می کند، ایمان را مضحمل می کند. لکن این‌که چه کسی غیبتش حرام بوده و چنین اثر سوئی دارد در مقام بیان این مطلب نیست، لذا اگر حتّی به اینکه چنین غیبتی شامل کافر نمی شود نیز اشاره ای نکرده است.

### عهدنامه امیرالمومنین علیه السلام به مالک اشتر؛ "... أخ لک فی الدین..."

و اما اینکه گفته شود: "با توجه به اینکه عموم مردم در سرزمین مصر در عهد حضرت امیرالمومنین علیه السلام از مخالفین بوده اند وشیعه ای در مصر نبوده یا اگر بوده قلیلِ ملحق به عدم بوده است، و مع ذلک حضرت در نامه ی خویش به مالک اشتر فرموده اند: أخٌ لک فی الدین، لذا ظاهر می شود که حضرت مخالفین خویش را برادر دینی می دانسته اند، چرا که نمی توان عبارت حضرت را بر مصداقِ معدوم یا مصداقِ نادر الوجود حمل کرد" نیز صحیح نیست چرا که حضرت به نحو قضیه ی حقیقیه و به طور کلی دو قسم از مردم را بیان کرده اند اما اینکه مصداق این دو قسم چه کسانی هستند و عبارت "أخ لک فی الدین" بر چه کسانی منطبق می شود این گفتار حضرت امیر علیه السلام در مقام بیان این مطلب نیست.

واما باقی روایات دالّه بر تحریم غیبت نظیر آیه ی شریفه "یا ایها الذین آمنوا لایغتب بعضکم بعضا" مشتمل بر عنوان مؤمن است، وبنابر ادله کثیره و متعدده که یکی از آنها صحیحه زراره است که بنابر نقل زراره حضرت فرمودند: کسی که ولایت ندارد از اهل ایمان نیست[[3]](#footnote-3)، مؤمن شامل مخالفین نمی شود چرا که از این ادله متعدده کشف می‌‌کنیم که ایمان رکنی دارد به نام قبولِ امامتِ ائمه علیهم السلام. وچون در زمان حیات نبی اکرم صلوات الله علیه وآله بحث نبوّت مطرح بود و نه امامت، لذا این رکن در بین نبود. لکن بعد از حیات آن حضرت ایمان رکنی به نام قبولِ ولایت و امامت امیرالمومنین علیه السلام پیدا کرد و از آنجا که مخالفین این رکنِ رکین را انکار کرده اند لذا ایمانشان منتفی است. و از آنجا که وجهی ندارد از این دلیل حاکم رفع ید کنیم قائلیم: ‌این ادله حاکم بر روایات محرِّمه و آیه ی شریفه بوده و دلالت بر آن دارد که هیچ حکمی از احکام مؤمنین بر مخالفین مترتّب نمی‌شود و یکی از احکام وارده در حقّ مومنین که آیه قرآن بر آن دلالت دارد منع غیبت است.

وبالجمله: دلیل ما برای جواز غیبت مخالفین همین دو دلیل بود: یکی انتفاء اخوت بیننا و بینهم، به دلالتِ صحیحه محمد بن مسلم و روایت علی بن سوید، ودیگری: ضعف سند روایاتی است که موضوع حرمتِ غیبت را مسلم قرار داده بودند، و اما نسبت به مؤمن نیز دلیل داریم که این عنوان شامل غیر شیعی اثناعشری نمی‌شود.

### روایت قرب الاسناد؛ "لم یکن علیٌّ ینصب..."

و اما روایتی که از قرب الاسناد نقل شد به اینکه: "لم یکن علی ینصب احدا من اهل حربه الی الشرک و النفاق و لکن یقول اخواننا بغوا علینا[[4]](#footnote-4)"، این روایت اولا ضعیف السند است، و صاحب وسائل در بیان سند این روایت اشتباه کرده است به این بیان که: حدیث مذکور در قرب الاسناد تعلیقِ سند شده، ‌یعنی ابتدائاً سندی ذکر شده و حدیث‌های بعدی ارجاع به همان سندِ قبلی داده شده است. صاحب وسائل آخرین سند را ندیده و به اشتباه این روایت را به سندِ ‌ما قبل اخیر که -همان مسعدة بن زیاد باشد- نسبت داده است. حال آنکه سندِ اخیر بر خلاف سند ما قبل اخیر ضعیف است. لذا زمانی که از وسائل روایتی نقل می کنیم باید در بررسی اسناد دقت کرده و به منابع صاحب وسائل نیز توجه کنیم که اشتباهات این چنینی برایمان روشن شود.

مضافاً به اینکه در روایت آمده است که امیرالمومنین علیه السلام چنین بود که "لم ینصب احدا من اهل حربه الی الشرک و النفاق"، یعنی حضرت مخالفین را به شرک و نفاق منتسب نمی کرده اند نه این‌که واقعاً مخالفینِ حضرتشان منافق نیز نبودند. واما نسبت به لفظ "اخواننا بغوا علینا" قائلیم که ادله ی متعدّده متقدّمه -که در متن بعضی آمده بود: "ان مات علی هذه الحال مات میتة‌ کفر و نفاق"- قرینه است که لفظ "أخ" اینجا در معنای مجازی به کار رفته و مراد حضرت مثلا اخواننا فی الانسانیة بوده است ونه اخوّت دینی. وچگونه می توان نفاق را از دشمنان حضرت نفی کرد و حال آن که خودِ حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه خطاب "منافق بن منافق" را در مورد بعض از مخالفینشان به کار برده اند‌. مگر می‌‌شود حضرت امثال معاویه و اهل شام را منافق ندانند؟! حال آن که فرمود: "ما اسلموا و لکن استلسموا و أسرّوا الکفر فلمّا وجدوا علیه أعواناً أظهروه".

فلذا یا باید این روایت قرب الاسناد را حمل بر تقیّه کنیم -کما علیه صاحب الوسائل-، یا اینکه بگوئیم ‌حمل بر تقیّه وجهی ندارد، بلکه می‌‌گوییم امیرالمؤمنین علیه السلام آداب جنگ را مراعات کرده اند، کما اینکه حضرت فرمود: "انّی أکره لکم ان تکونوا سبّابین" به اینکه ‌‌گفت حالا اگر ما به مخالفین دشنام بدهیم آنان نیز مقابله به مثل کرده و دشنام خواهند داد، بلکه حضرت فرمود: بدی‌های این‌ها را بگویید تا عبرتی برای شما باشد. حتی اینکه حضرت اسم شخص معیّنی را به عنوان منافق ذکر کرده و در قنوت نماز لعن کرد در سیره ی ایشان مشهود است. بله حضرت بطور کلی نمی‌فرمودند: کسانی که با ما می‌‌جنگند منافقند، ودلیل این گونه برخوردِ حضرت جذب مخالفین به جبهه ایمان بود نه این‌که واقعا این‌ها را برادران دینی خویش میدانستند.

### روایات آمره به حسنِ تعامل با مخالفین

و اما روایات آمره به حضور در تشییع جنائز مخالفین و ملاقات از مرضی و حسن رفتار با همسایگانِ از مخالفین، از این باب بوده است که حاکی از مؤدّب بودن اقلیت شیعیان و محبین وموالیان اهل بیت علیهم السلام بوده باشد، نه از این باب که حقوق برادران دینی را ادا کرده باشند.

## خدشه در ادله قائمه بعض از فقهاء در جواز غیبت مخالفین

واما ادله دیگری که آقایان برای اثبات جواز غیبت مخالفین ذکر کرده اند در نظر ما مخدوش است.

### قیام سیره بر جواز غیبتِ مخالف

مثلاً راجع به دلیلِ صاحب جواهر که بیان بود از قیامِ سیره بر غیبت مخالفین، اشکال کردیم به اینکه اوّلاً: هر چند غیبت دین و معتقدات آن ها باید باشد، لکن تحقّقِ سیره بر غیبت در عیوب شخصیّه مطلقِ مخالفین ثابت نیست، ولو سلّمنا که چنین سیره ای احراز شده باشد اتّصال آن به زمان معصومین علیهم السلام محرز نیست و شاید این سیره ناشی از همین فتاوای فقهاء بوده باشد.

### ملازمه بین جواز لعن و غیبت مخالف

و اما استدلال آقای خوئی در اثبات جواز غیبت به این که لعن مخالفین جایز است؛ مخدوش است به اینکه چه ملازمه‌ای بین جوازِ لعنِ مخالفین و جواز غیبت وجود دارد. لعن به معنای دوری از رحمت الهی است. خب، حالا دعای برای بعید بودن شخص از رحمت الهی جائز باشد، این چه ربطی دارد به این که فاش ساختن عیب های مستور او جواز داشته باشد. سلّمنا که مخالفین ملعون هستند این چه ملازمه ای با جواز غیبتشان دارد، خب در روایت وارد شده است که "‌ملعونٌ من نام وحده"، آیا می توان قائل به جواز غیبت "من نام وحده" نیز شد؟!.

### وجوب تبرّی از مخالفین

و اما استدلال به وجوب تبرّی از عامه، گوئیم: دلیلی نداریم که تبرّی از مخالفین واجب است، بله تبرّی ‌از مخالف به عنوانِ یک فکر منحرف، و تبرّی از مخالف بما هو مخالفٌ للحقّ که در حقیقت تبرّی از فکر اوست، بلا اشکال واجب است. لکن، تبرّی از شخصِ مخالف اینگونه نیست، گاهاً اقوامِ نزدیک یک شخص شیعه ای -مانند پدر، مادر، همسر ویا برادر- از مخالفین بوده اند و هستند، کما اینکه در عراق در بعض مناطق اینگونه است، آیا می توان ملتزم شد که این شخص واجب است نسبت به اقوامِ نزدیک خود که از مخالفین هستند بغض داشته باشد و از او برائت بجوید؟! حالا هدایت نشده است و ‌حسابش با حضرت حقّ خواهد بود و اگر قاصر باشد -کما اینکه از بعض روایات مستفاد است- جهنّم نخواهد رفت، لکن اینکه تبرّی جستن از وی واجب باشد چنین نیست.

### صحیحه داوود بن سرحان

و اما اشاره‌ای که مرحوم محقق خوئی به صحیحه داوود بن سرحان داشتند که: "اذا رأیتم اهل الریب و البدع من بعدی فاظهروا البراءة منهم و اکثروا السبّ فیهم و القول فیهم و الوقیعة و باهتوهم لکی لایطمعوا فی الفساد فی الاسلام و یتحذرهم الناس و لایتعلمون من بدعهم[[5]](#footnote-5)". واینکه ایشان فرمودند: مخالفین اهل الریب و البدع بوده و بهتان به آنان جایز است تا چه برسد به غیبت. ما نسبت به این روایت بحثی کبروی داریم و یک بحث صغروی.

#### بحث صغروی حول صحیحه:

اینکه هر مخالفی مصداق اهل الریب و البدع باشد، این اوّل الکلام است. مورد روایت نیز چنین است: "لکی لایطمعوا فی الفساد فی الاسلام"، یعنی این ‌‌شخص فردی است که مبدع یا مروّج بدعت است، به شکلی که اگر با او برخورد نشود طمع در فساد در اسلام می‌‌کند. خب، هر مخالفی که این گونه نیست، اصلا ‌کاری با این مطالب ندارد و فقط به امورات روزانه خودش مشغول است. و لا اقل از نظر صغروی محرز نیست که این عنوان منطبق بر تمامی اهل عامه و مخالفین باشد.

#### بحث کبروی حول صحیحه:

واما از نظر کبروی یعنی جواز بهتان به اهل بدع، قائلیم: در مورد "اکثروا الوقیعة فیهم" أی اکثروا من غیبتهم به این معنا که بدی های اهل بدعت باید گفته شود، بحثی از این جهت وجود ندارد. لکن این روایت مضمونی دارد که چه بسا باعث ضعف روایت شود و آن فراز "باهتوهم" است، فلذا حضرت آیت الله سیستانی فرموده اند: این حدیث یا باید توجیه بشود یا اگر توجیه نداشت علمش را به اهلش رد می‌‌کنیم.

و لکن در مقابل، بزرگانی -نظیر مرحوم امام، مرحوم محقق خوئی و شیخنا الاستاد- به مضمون این روایت ملتزم شده و فرموده اند بهتان به اهل بدع جایز است البته در فرضی که این بهتان در جلوگیری از طمع فساد در اسلام مؤثّر باشد به این صورت که نشر این بهتان موجب دوری مردم از این دسته می شود. هر چند راههای دیگری مثل برگزاری جلسات مناظره و استدلال و... هم موجود باشد، لکن لازم نیست وقت و هزینه را صرف این طرق کنیم، بلکه به راحتی با ترویج بهتان و دروغی در جامعه و رسانه های جمعی به مطلوب خویش که عبارت باشد از دوری مردم از اهل بدع واصل خواهیم شد.

و لکن نکته‌ای در ذهن ما وجود دارد در تایید فرمایش حضرت آیت الله سیستانی. به این که اسلامی که طرفدار عدل و انصاف حتّی با دشمن است به طوری که فرمود: "‌لایجرمنکم شنئان قوم علی الاتعدلوا"، یا اسلامی که رهبری همچون امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، اگر بناء بود امر به بهتان زدن به اهل بدع داشته باشیم، امیرالمومنین علیه السلام اولی به انجام چنین فعلی بودند حال آن که در تاریخ زندگی حضرتشان چنین مطلبی مشهود نیست و بلکه حضرتشان چنانچه در نهج البلاغه آمده است فرمود: "أ تامرونی أن أطلب النصر بالجور فیمن ولّیت علیه و الله لا اطور به ما سمّر سمیر و ما أمّ نجمٌ فی السماء نجماً". لذا این که فراز باهتوهم را به بهتان زدن معنا کنیم مستلزم معنائی است که مخالف با روح کتاب و سنت است و شاید همین امر صلاحیت قرینه بودن بر این داشته باشد که "باهتوهم" به معنای مبهوت کردن مخالفین است با استدلال، کما اینکه مرحوم علامه مجلسی در مرآة العقول این معنا را اختیار و می فرماید: "الظاهر انّ المراد بالمباهة الزامهم بالحجج القاطعة و جعلهم متحیرین کما قال تعالی فبهت الذی کفر". مرحوم فیض نیز در وافی شبیه همین مطلب را ذکر کرده اند: "باهتوهم ‌أی جادلوهم و اسکتوهم و اقطعوا الکلام علیهم". فلذا مضمون روایت این خواهد بود که اهل بدع را مبهوت و متحیّر کنید حالا یا با سبّ ودشنام و یا بدگوئی در اعتقاداتشان و برملا کردن انحراف عقیدتی شان و یا با استدلال و جدل و محاجّه علمی، اما این‌که نسبت‌های دروغ و بهتان مفاد این روایت باشد حداقل این است که ما یصلح للقرینیة قائم است که مراد مبهوت کردن باشد نه بهتان زدن. جوهری نیز در کتاب خویش آورده: "بهت الرجل اذا دهش و تحیّر". حتی بعضی‌ها گفته اند که "باهته" که به معنای بهتان زدن می‌آید اصلش از همین ماده است. یعنی با دروغ او را مبهوت کرد، به این شکل که طرف مقابل باور نمی‌کرده که چنین دروغی را در حقّ او به کار رود لذا مبهوت ومتحیّر می ماند.

البته این مطالب ما در غیر فرض تزاحم است، لکن اگر بحث تزاحم پیش آمد -به این که دفع شر این مبدع منحصر است به بهتان و تهمت دروغ زدن- این دیگر بحث دیگری خواهد بود. متمسّکین به روایت مذکوره ملتزم به جواز بهتان در اهل بدع هستند مطلقاً و نه فقط در فرض تزاحم. لکن اگر ملتزم به مضمون روایت به این شکل نشدیم باید الاهمّ فالأهمّ کرد و مصالح دینی جامعه را مد نظر داشت. چه بسا عدم بهتان زدن اهم از اقبال مردم به اهل بدع باشد، چرا که ممکن است با تهمت دروغی که عن قریب کشف خلاف خواهد شد، اعتماد دینی مردم به علماء و فقهاء از دست رفته و حتی در مطالب حقه ی آنان نیز با دیده ی تردید و شک نگریسته و همه ی حرفهای آنان را به یک شکل تلقّی کرده و در مظانّ دروغ و خلاف واقع بدانند. واین باعث آن خواهد شد که علماء به جای مبارزه با انحراف عملا مروّج انحراف جامعه باشند. کما اینکه جوانان اهل عامه و مخالفین با تحقیق و کشفِ خلافِ گفته های علمائشان متمایل به مذهب حقّه شده و به آن گرویدند چرا که اعتمادشان به علمائشان را از دست داده و فهمیدند که مطالبشان در مورد عقائد شیعیان اموری خلاف واقع و کذب است. لذا در باب تزاحم باید اهمّ و مهم کرد، و منافع بلند مدت را در نظر گرفت که از مصادیق جلیه و مهمّه آن اعتماد مردم به علماء دینی شان است، لکن اگر منافع و مصالح دینی بلند مدّت با تهمت به اهل بدع به خطر نیفتد و اهمّ بودن آن ثابت شود می توان قائل به جواز شد.

### روایت ابی حمزه بطائنی؛ "الناس کلّهم أولاد بغایا..."

و اما روایتی که مرحوم امام مطرح نمودند: "وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا يَفْتَرُونَ وَ يَقْذِفُونَ مَنْ خَالَفَهُمْ. فَقَالَ الْكَفُّ عَنْهُمْ أَجْمَلُ، ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا حَمْزَةَ وَ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَوْلَادُ بَغَايَا مَا خَلَا شِيعَتَنَا ثُمَّ قَالَ نَحْنُ أَصْحَابُ الْخُمُسِ وَ قَدْ حَرَّمْنَاهُ عَلَى جَمِيعِ النَّاسِ مَا خَلَا شِيعَتَنَا الْحَدِيث[[6]](#footnote-6)" در این روایت ابی حمزة از حضرت سوال کردند اصحاب ما به مخالفین افتراء بسته و آنان را قذف می کنند، حضرت در جواب فرمود: "الکفّ عنهم اجمل". مرحوم امام قدّس سرّه فرموده اند: همین که امام الکفّ عنهم را واجب نکرده بلکه فرمودند اجمل، یعنی قذف وافتراء به مخالفین جائز است والا هر آینه امام باید نهی از این مطلب می نمودند.

این حدیث سندا مخدوش است چرا که مشتمل برعلی بن عباس خراذینی رازی است که نجاشی در حقّ وی گفته است: "رمی بالغلو، ضعیف جدّا"، و ابن غضائری آورده: "له تصنیف یدلّ علی خبثه و تهالک فی مذهبه لایلتفت الیه". حسن بن عبدالرحمن نیز که مجهول است. با چنین اشکال سندی آیا می توان برای جواز افتراء و قذف مخالفین تمسّک به این حدیث کنیم؟!.

مضافاً به اینکه این روایت دلالتاً نیز مشکل داشته و ظهوری در مدّعی ندارد زیرا روایت نشان می‌‌دهد که قذف مذکور حیثی بوده نه اینکه ‌مقصودشان این بوده که مادرشان رابطه نامشروع داشته است. و حالا بگذریم که اصلا این مضمون قابل التزام نیست زیرا در صحیحه ابی الحسن الحذاء چنین آمده است: "وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْحَذَّاءِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَسَأَلَنِي رَجُلٌ مَا فَعَلَ غَرِيمُكَ قُلْتُ ذَاكَ ابْنُ الْفَاعِلَةِ فَنَظَرَ إِلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع نَظَراً شَدِيداً قَالَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّهُ مَجُوسِيٌّ أُمُّهُ أُخْتُهُ فَقَالَ أَ وَ لَيْسَ ذَلِكَ فِي دِينِهِمْ نِكَاح[[7]](#footnote-7)" می‌‌گوید: فردی نزد امام صادق علیه السلام از من پرسید بدهکارت چه کرد؟ گفتم: رها کن این زنازاده را. حضرت نگاه سنگین وغضب آلودی به من کرد، عرض کردم: جانم به قربانت، او فردی مجوسی هستند که نکاح مادر وخواهر را جائز می داند (بخشی از مجوسی‌ها که مزدکی بودند چنین عقیده ای داشته اند). حضرت (عذر مرا نپذیرفته و) فرمود: ولو چنین باشد، دین او چنین نکاحی را جائز دانسته است. وقتی امام تحمّل نمی‌کند فرزندِ کسی را که با خواهر خویش ازدواج کرده و صاحب فرزند شده فقط و فقط به خاطر اینکه تدیّن به دین باطلی داشته است که چنین نکاحی را جائز می شمرد، زنا زاده بنامیم آیا در مورد مخالفین می فرماید تمامی اینها زنا زاده اند؟! خب اهل سنتی که خمس ادا نمی کنند مانند همان مجوسی هستند، چرا که در دین و اعتقادشان چنین حکمی را قائل نیستند. و اینکه از آن حیث که پولی که متعلّقِ سهمِ امام علیه السلام هست را به مهریه ی زنانشان در آورده اند، لذا نکاحشان زناء محسوب می شود این تفسیری عرفانی است، نه اینکه واقعا مراد این باشد که مثلا به آنها گفته شود: مادر شما با بقال سرِ کوچه رابطه نامشروع داشته است!!!.

### کفرِ مخالفین

و اما این‌که مرحوم محقق خوئی فرمود که مخالفین کافرند، گوئیم: ‌بله، اینها کافر هستند منتهی در مؤمن نه در مقابل مسلم. روایات صحیحه داریم که دلالت دارند بر اینکه: "الاسلام ما علیه الناس"، ‌اسلام همانی است که مخالفین دارند. هم صحیحه حمران دلالت بر این مطلب دارد: "الاسلام ما ظهر من قول او فعل و هو الذی علیه جماعة الناس من الفرق کلّها[[8]](#footnote-8)". وهم موثقه سماعه که می فرماید::‌"الاسلام شهادة ان لا اله الا الله و التصدیق برسول الله و علی ظاهره جماعة الناس[[9]](#footnote-9)".

و اما فقره ای که از زیارت جامعه نقل شده: "من جحدکم کافر" دلالت بر کفر مخالفین به معنای عدم الایمان -ونه به معنای عدم السلام- دارد ولا غیر.

و اما فراز "من وحده قبل عنکم" به این معناست که توحید حق اقتضاء آن دارد که موحّد را به تشیّع رهنمون کند، نه اینکه اثر لاینفکّ آن چنین باشد، بلکه اقتضاء این مطلب را دارد. فلذا معنای عرفی این فقره چنین نیست که کسی که شیعه نشد لم یوحد الله و أشرک بالله. و حدّ اکثر به قرینه سایر روایات گوئیم مخالفین بعض مراتب شرک را دارا هستند.

فالحقّ جواز غیبة المخالفین الا ما کان ظلماً عقلائیاً یوجب هتک عرضه فی المجتمع، أو ‌یوجب تضرّره المالی فی المجتمع.

از این بحث بگذریم، ‌امر بعدی را ان شاء‌ الله در هفته آینده بحث می‌‌کنیم.

1. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج1، ص119، أبواب ، باب29، ح297، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/1/119/%D9%85%DB%8C%D8%AA%D8%A9%20%DA%A9%D9%81%D8%B1%20) [↑](#footnote-ref-1)
2. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج27، ص150، أبواب ، باب11، ح33457، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/27/150/%D8%A7%D9%84%D8%AE%D8%A7%D8%A6%D9%86%DB%8C%D9%86%20) [↑](#footnote-ref-2)
3. ِ "أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُوَالِيَهُ وَ يَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَان". (وسائل الشيعة، ج‏1، ص: 120) [↑](#footnote-ref-3)
4. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج15، ص83، أبواب جهاد العدوّ، باب26، ح10، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/15/83/%D8%A8%D8%BA%D9%88%D8%A7) [↑](#footnote-ref-4)
5. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج16، ص267، أبواب بَابُ وُجُوبِ الْبَرَاءَةِ مِنْ أَهْلِ الْبِدَعِ وَ سَبِّهِمْ وَ تَحْذِيرِ النَّاسِ مِنْهُمْ وَ تَرْكِ تَعْظِيمِهِمْ مَعَ عَدَمِ الْخَوْف، باب39، ح21531، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/16/267/%D8%A8%D8%A7%D9%87%D8%AA%D9%88%D9%87%D9%85) [↑](#footnote-ref-5)
6. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج16، ص37، أبواب بَابُ تَحْرِيمِ الْقَذْفِ حَتَّى لِلْمُشْرِكِ مَعَ عَدَمِ الِاطِّلَاع، باب73، ح20910، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/16/37/%D8%A8%D8%BA%D8%A7%DB%8C%D8%A7) [↑](#footnote-ref-6)
7. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج28، ص173، أبواب أَبْوَابُ حَدِّ الْقَذْف، باب1، ح3448، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/28/173/%D8%A7%D9%84%D9%81%D8%A7%D8%B9%D9%84%D8%A9) [↑](#footnote-ref-7)
8. [الکافی، الشیخ الکلینی، ج2، ص26.](http://lib.eshia.ir/11005/2/26/%D8%A7%D9%84%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85%20) [↑](#footnote-ref-8)
9. [الکافی، الشیخ الکلینی، ج2، ص25.](http://lib.eshia.ir/11005/2/25/%D8%A7%D9%84%D8%AA%D8%B5%D8%AF%DB%8C%D9%82) [↑](#footnote-ref-9)